

مرغ طوفان !

آشيان مرغ سرگردان دل بر باد رفت !
زندگی افسانه شد، افسانه ها از یاد رفت !

شعله ی بیداد جان در کوره حسرت بسوخت
عمر خاکستر شد و در رهگذار باد رفت !

آهوی مشکین دشت روزهای پر هوس
غافل از تقدیر زیر دشنه صیاد رفت !

هر که پیش جهل و نخوت از ریا گردن نهاد
با دو صد شوق آمد، اما سرگران ناشاد رفت !

کس نمی داند در این وحشت سرای بی کران
بر سر ما از شقاوت تا کجا بیداد رفت !

ابرها آبستن سیلاب های دیگری است
مرغ طوفان گرچه خود از دام ها آزاد رفت !

رضا شاپوریان
پنجشنبه ۲۴ دسامبر ۱۹۹۸